

۳ اسفند ۱۳۹۴ - شماره: ۵۲

مقاله‌ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

به بهانه‌ی «پیشرفت یا پسرفت»
منتقدین نهضت بازگشت به اسلام

نویسنده مقاله:

محسن حسینی

توجه: دیدگاه درج شده دیدگاه ارسالی توسط یکی از کاربران است و لزوماً دیدگاه این دفتر محسوب نمی‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم



اخيراً خبرنگاری محترم، یادداشتی تحت عنوان «پس‌رفت یا پیش‌رفت؟» در صفحه‌ی فیس‌بوک خود منتشر کرده که در آن از زاویه‌ی دید خود، انتقاداتی را درباره‌ی نهضت «بازگشت به اسلام» به رهبری حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی مطرح نموده است. بنده در آغاز خلاصه‌ای از نقد ایشان را ذکر می‌کنم و سپس به بررسی آن می‌پردازم.

* خلاصه‌ی نقد:

تئوری «بازگشت به اسلام» از نحله‌ی فکری منصور خراسانی، مرا به یاد اندیشه‌ی «کوچ‌گر» ژیل دلوز می‌اندازد، با این تفاوت که دلوز به وادی‌های ناشناخته و نو کوچ‌کشی می‌کند، ولی علامه خراسانی به خانه‌ی قدیمی که قباله‌اش را هزار نفر کپی شرعی کرده است یا سر هفتاد و دو خریدار، فروخته شده است می‌خواهد سکنی گزیند.

کافیست علامه در این رجوع قهقرایی که من از آن به «سلفی‌گری شیعی» تعبیر می‌کنم، صفوی‌ها و عثمانی‌ها و عباسی‌ها و اموی‌ها را پشت سر گذارد، آن وقت است که «جهان‌وطنی‌سازی» مهدی در فیلتر کربلای سال ۶۱ هجری گیر می‌کند، سناریوی فدک چون ازدها دهان باز خواهد کرد، خلافت و بیعت و شکستن دروازه‌ی خانه‌ی علی و به مسجد

بردن ابو تراب، همه را سر جایش خواهد نشان داد و ...

دوست داشتم این فرد با طرح «بازگشت به آینده‌ی» آنتینو نگری در چهار چوب کمیته‌ی ۳۱۳ ظاهر می‌شد، نه در عقب یک پارادایم نوستالژیک و یک پارچه پارادوکس تاریخی اسلامی.

کاسموپولیتانیسم مهدوی زمانی طرح جهانی‌سازی‌اش مؤثر واقع می‌شود که تاریخ اسلام را تا ثانیه‌های اکنون آپوخته‌ی «هوسرلی» کند.

اسلام «تاریخی» داخل پرانتز، پتانسیل وحدت انسانی که مهدی دنبالش است دارد و الا آب به آسیاب سازمان «۳۰۰» انداختن است و بس.

فتوریسم یا فیوچرلیسم مهدوی اساسش بر عبور و گذار از دیروز گذاشته است، در غیر این صورت منتظر مهدی نه، منتظر منتقمی خواهیم بود که تقاص پهلوی شکسته‌ی مادرش را بعد از سده‌ها خواهد گرفت و این بد جور وحشتناک است.

* پاسخ به نقد:

از دوست خوبم، بابت یادداشتی تحت عنوان «پس رفت یا پیش رفت؟» که مرقوم فرمودند تشکر می‌کنم، اما انتظار داشتم که ایشان ابتدا مبانی نظری قضیه و مبادی اولیه‌ی بحث را تبیین بفرمایند و برای ما و سایر مخاطبین معلوم نمایند که دقیقاً از حیث مبنایی با چه چیزی در نهضت «بازگشت به اسلام» مشکل دارند و به صورت مستند و مستدل نقد خود را سامان دهند تا این گونه نقدشان جنبه‌ی استدلالی پیدا کند و معتبرتر نماید و بیشتر قابل اعتنا باشد، نه اینکه صرفاً گفتاری ژورنالیستی یا لفاظانه به نظر برسد که مخاطب نا آشنا و بی اطلاع از ماجرا سر در نیابد و مخاطب مطلع بر آن خرده گیرد؛ چراکه قاعده در نقد علمی آن است که شما ابتدا مبانی نظری طرف مقابل را در موضوع مدّ نظرتان ولو اجمالاً تشریح بفرمایید و سپس با بیان تفاوت‌ها و تقابل‌های آن با رویکرد صحیح و تبیین انحراف آن از واقع، آن را به چالش بکشید و ضعف، نقصان یا خطای آن را آشکار نمایید. در غیر این صورت متنی که «نقد» نامیده می‌شود یا مطلبی که با عنوان «ردّیه» منتشر می‌شود، چیزی جز مصادره به مطلوب و تعلیق به مجهول نیست که بی‌تردید مصداق «ظلمات بعضها فوق بعض» خواهد بود.

البته شایان تذکر است که اساتید ما در دفتر جناب علامه، همواره از نقدهای سازنده و منصفانه در این حوزه استقبال کرده‌اند و کماکان استقبال می‌کنند، اما مشروط بر آنکه بتوان نام آن‌ها را «نقد» گذاشت و با آن‌ها معامله‌ی نقادانه نمود.

به هر حال، در مورد آنچه فرمودید، بایسته است نکات و توضیحاتی را عرض کنم:

۱. به نظر می‌رسد که اشکالی جدی در مبانی فکری برخی دوستان از جمله جناب‌عالی وجود دارد. روشن است که ما مسلمانان در شرایط کنونی، برای رسیدن به ثبات، امنیت و عدالت در دنیا و فلاح و رستگاری در آخرت و در مجموع، برای برون‌رفت از شرایط بحرانی کنونی سه راه بیشتر پیش رو نداریم:

(الف) باقی ماندن بر قرائت رسمی و رایج کنونی از اسلام

(ب) عبور از اسلام و طراحی، بومی‌سازی و پیاده‌سازی سکولاریزم

(ج) بازگشت به قرائت اصیل، مکتوم و فراموش شده‌ی اسلام راستین محمدی (ص)

اما رویکرد «الف» به روشنی ناصواب و باطل است؛ چراکه همه‌ی معضلات و فتنه‌های کنونی در جهان اسلام ناشی از همین قرائت ظنی، نادرست و فتنه‌انگیزانه‌ی کنونی مسلمانان از اسلام است که موجب شده تفرقه و دشمنی و نزاع در میان آنان به بالاترین حدّ خود برسد و مسلمانان در اقصی نقاط جهان در جنگ و ناآرامی باشند و موضعشان نسبت به غیر مسلمانان با کمال تأسف، موضع ذلت و خواری و غربت و نیازمندی باشد.

اما رویکرد «ب» نیز به روشنی غیر قابل قبول و باطل است؛ چون از یک سو با اعتقاد ما به جامع‌الاطراف بودن اسلام و اکمال و اتمام عقاید و احکام آن برای همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها مغایرت دارد و از سوی دیگر سکولاریزم، نسخه‌ای تکراری و حربه‌ای نخنماست که در بسیاری از کشورهای اسلامی شکست خورده است و وصله‌ی ناجوری بر پیکر مسلمانان محسوب می‌گردد. سکولاریزم، حتی اگر نسخه‌ی شفابخشی برای پروتستان‌ها در قرون وسطی بوده باشد، برای مسلمین کالایی بنجل و وارداتی است که همچون جزام، پیکر امت اسلامی را می‌خورد و می‌پوساند.

با این حساب، تنها گزینه‌ای که بر روی میز باقی می‌ماند، گزینه‌ی «بازگشت به اسلام»

است؛ به معنای شناخت صحیح و کامل همه‌ی مبانی، ارزش‌ها و آرمان‌های اصیل اسلامی مبتنی بر یقینیات، متواترات و مسلّمات و سپس زمینه‌سازی و مقدّمه‌چینی در مقام عمل برای اقامه‌ی چنین اسلامی در سرتاسر جهان و این گزینه‌ای است که حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی انتخاب فرموده است.

ایشان در ابتدای کتاب «بازگشت به اسلام» هدف خویش از تألیف این اثر گرانسنگ را این گونه به اجمال بیان می‌فرمایند:

«هدف از این نوشتار، زمینه‌سازی نظری برای بازگشت عملی مسلمانان به اسلام، به معنای اقامه‌ی آن پس از اضاعه‌ی آن توسط آنان است؛ بنا بر این فرض که آنان، اقامه‌ی اسلام چنانکه باید را ترک کرده‌اند، با توجه به اینکه ثمرات آن به نحوی که مقتضای اقامه‌ی اسلام است، در میان آنان مشهود نیست، بلکه تبعات ترکش در میانشان مشهود است و با این وصف، بحثی در ضرورت بازگشت آنان به اسلام نیست و روشن است که این بازگشت، از طریق شناخت اسلام و مقایسه‌ی آن با قرائتی ممکن است که تاکنون از آن داشته‌اند» (بازگشت به اسلام، ص ۱۳)

همچنانکه در سطور آغازین بخش دوم کتاب نیز با عنوان «بازگشت به اسلام؛ ضرورت و امکان» به صورت تفصیلی و منقّح این موضوع را تبیین و توضیح می‌فرمایند.

۲. اشتباه فاحش برخی دوستان و برادران عزیز ما آن است که مفهوم «بازگشت» به اسلام را با مفهوم «عقب‌گرد» یا «حرکت قهقرایی» و مواجهه با «بن بست» فکری خلط می‌کنند و یکسان می‌انگارند! این حکایت از عدم دقّت کافی و عدم مطالعه و بررسی دقیق مبانی و اندیشه‌های جناب علامه هاشمی خراسانی دارد که نتیجه‌ای جز همین سوء برداشت‌ها و خلط مبحث‌ها نمی‌تواند داشته باشد. روشن است که «بازگشت»، معادل فارسی واژه‌ی «مراجعة» یا «رجوع» و مترادف مفاهیمی مانند «اوبه» است و چه از حیث منطوق و چه از حیث مفهوم، زمین تا آسمان با مفاهیمی مانند واپس‌گرایی و کهنه‌گرایی فرق دارد. بازگشت یا همان «رجوع» و «اوبه» گونه‌ای هجرت معنوی به سوی خداوند به عنوان مبدأ خیرات و برکات است و از این لحاظ امر بسیار مبارک و مطلوبی است. چنین بازگشتی، در واقع حرکتی رو به جلوست و تکامل و تعالی انسانی را در خود دارد. لذا «بازگشت به اسلام» به معنای بازگشت به اصل‌ها و اصالت‌هاست؛ چنانکه شاعر سروده است: «هر کسی کو دور ماند از اصل خویش /

بازجوید روزگار وصل خویش»؛ همچنانکه خداوند بندگان صالح خود مانند داوود (ص / ۱۷) و ایوب (ص / ۴۴) علیهما السلام را اَوَّاب (= بسیار بازگشت کننده) نامیده و نیز فرموده است که نسبت به اَوَّابین بخشنده است (اسراء / ۲۵)؛ همچنانکه کسانی که به سوی حق باز نمی‌گردند را ملامت کرده و فرموده است: «صُمُّ بُكْمٌ عُمًی فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (بقره / ۱۸)؛ «کر و لال و کورند و لذا بازگشت نمی‌کنند» و به کُرَّات از خداوند با عنوان «مرجع (= محل بازگشت)» یاد کرده و بندگان را به بازگشت به سوی او فراخوانده است؛ همچنانکه فرموده است: «وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلُمُوا لَهُ» (زمر / ۵۴)؛ «و به سوی پروردگارتان بازگشت کنید و برای او تسلیم شوید». لذا شایسته است که برخی دوستان نگرش وارونه‌ی خویش به این مفهوم زیبای اسلامی را اصلاح کنند.

۳. نکته‌ی فوق العاده عجیب و غیر قابل درک دیگر در این متن شما آن است که شما برای توصیف نهضت «بازگشت به اسلام» از تعبیر «سلفی‌گری شیعی» استفاده کرده‌اید! در حالی که اگر بتوان یک نمونه‌ی بارز و آشکار برای قیاس مع الفارق ارائه داد، آن نمونه، همین قیاس بی‌اساس و غریب شما خواهد بود؛ چراکه این جریان فرهنگی و جنبش اسلامی، نه «سلفی» است و نه «شیعی» به عنوان یک مذهب! لذا معلوم نیست شما با چه مبنایی، چنین ترکیب متناقضی را بر ساخته‌اید!

از یک سو، شما اگر نیم‌نگاهی به کتاب «بازگشت به اسلام» و سایر آثار و اندیشه‌های جناب علامه منصور هاشمی خراسانی در پایگاه اطلاع‌رسانی ایشان می‌داشتید، درمی‌یافتید که یکی از شدیدترین و جدی‌ترین انتقادات و معارضات علامه خراسانی در کتاب «بازگشت به اسلام» با سلفی‌گری و نگرش بنیادگرایانه و افراطی سلفی‌ها و وهابی‌هاست، لذا چنین وصله‌ای به علامه و مکتب فکری ایشان نمی‌چسبد و این تعبیر از سوی شما یک افترای بی‌پایه و بی‌قاعده است و بیشتر رنگ و بوی تبلیغاتی و روزنامه‌نگارانه دارد تا رنگ و بویی از واقعیت! بی‌تردید کسانی که از مبانی فکری سلفیه و منهج اهل حدیث از قرن سوم هجری تا کنون آگاهی دارند به خوبی می‌فهمند که این مقایسه‌ی غیر منصفانه‌ی شما تا چه اندازه پرت و نادرست است؛ چراکه پیشوایان سلفی همواره در عقل‌ستیزی، خبر محوری، جمود بر نصوص، اهل بیت ستیزی و تکفیر سرآمد و به آن شهره بوده‌اند و این‌ها بی‌تردید از مؤلفه‌های اصلی تفکر سلفی محسوب می‌گردد، در حالی که حضرت علامه عقل را حجت و معیار شناخت می‌شمارد و منکر این امر را منکر ضروری اسلام می‌داند؛ همچنانکه حدیث‌گرایی و جمود

بر اخبار واحد و ظنّی را یکی از موانع اقامه‌ی اسلام می‌شمارد و تکفیر و مشرک شمردن مسلمانان را جایز نمی‌داند و بالأخره توجه ویژه‌ای به جایگاه و نقش اهل بیت دارد و به نگرش معقول و متین و فارغ از خرافه‌گرایی و افسانه‌پردازی پیرامون آن بزرگواران تأکید می‌کند و در عین حال بر وجوب مودّت و اطاعت از آنان به عنوان خلفاء رسول الله پای می‌فشارد.

وانگهی «بازگشت به اسلام» همچنانکه از نام آن پیداست، یک نهضت اسلامی است و به هیچ عنوان ماهیتی مذهبی و فرقه‌گرایانه ندارد و نمی‌توان آن را حرکتی «شیعی» به معنای مصطلح به حساب آورد؛ چراکه تنها و تنها مقید به منابع مشترک اسلامی و مسلمات همه‌ی مسلمانان است و هم در مبانی و هم در مناهج خود تفاوت‌های بارز بسیاری با قرائت کنونی شیعه دارد و انتقادهای فراوانی را متوجه بسیاری از دیدگاه‌های رایج این مذهب می‌کند.

با این اوصاف، باید پرسید که از کجای قرائت وزین اسلامی منصور هاشمی خراسانی، «سلفی‌گری شیعی» در می‌آید؟! آیا این نسبتی مضحک و دور از واقعیت نیست؟! «فأئی تؤفکون»؟!

۴. «بازگشت به اسلام» یک تئوری نواندیشانه و متین اسلامی و قرآنی است و برخلاف توهم دوستان معزّز ما که پیداست حتی یک ورق از این کتاب را هم مطالعه نفرموده‌اند، نه یک «پارادایم نوستالژیک» است، نه «پارادوکسی تاریخی»! مشکل اصلی آن است که برای برخی عزیزان، تاریخ انقضای اسلام و تبعاً بازگشت به آن سر رسیده و وقت طرحش گذشته و به اصطلاح از مُد افتاده است! اگر امروز نام این کتاب به جای «بازگشت به اسلام»، «عبور از اسلام» یا چیزی مانند آن می‌بود، شاید دوستان ما دیگر اعتراضی نمی‌کردند و حرف از پارادایم و پارادوکس نمی‌زدند و کلمات ثقیل، غامض و نامأنوس خویش را هزینه نمی‌نمودند! یا شاید اگر معرّف اسلام راستین را در عصر امروز، راسل یا نیچه یا شوپنهاور معرّفی نماییم، دیگر در نظر این دوستان، مشمول الگوزدگی نباشیم و به تفکر کلیشه‌ای متهم نشویم، اما روشن است که ما احتیاجی به قرار گرفتن در قالب‌های نوساخته و نوپرداخته نداریم و مبانی فکری خود را از اغیار گدایی نمی‌کنیم و در عین توجه به نیازهای روز و مقتضیات دوران جدید، به مبانی و اصول خویش پایبند هستیم، اگرچه موافق پسند دلباختگان و شیفتگان غرب نباشد!

۵. به عنوان نکته‌ی آخر باید گفت که مهدویت‌پژوهی همواره از دو زاویه بررسی می‌شود: یکی پیشینه‌ی روایی و حتمیت وعده‌ی ظهور مهدی است که مبتنی بر تواتر مسلم و بی

نظیر حدیث مهدی در مجامع روایی فریقین است و با این وصف راه را بر منکران مهدی می‌بندد و دیگری آینده‌پژوهی و بررسی اسباب غیبت مهدی و علت تامه‌ی ظهور او و تحلیل و ارزیابی شرایط جهان اسلام برای ظهور او و در مجموع موضوع زمینه‌سازی برای ظهور آن حضرت است. لذا بر خلاف تصوّر شما مهدویت منحصر به آینده‌پژوهی (futurelogy) نیست. به علاوه ما مهدی را صرفاً یک «منتقم» نمی‌شناسیم، بلکه او را در وهله‌ی نخست یک «مصلح» می‌شناسیم که با کمک «مردم» عدالت را جایگزین ظلم می‌سازد. مهدی همان است که رسول الله او را معرفی کرده است. آن حضرت فرمود: «مهدی، زمین را از عدل و قسط آکنده می‌سازد؛ همچنانکه از ظلم و جور آکنده شده است». لذا مهدی برای دشمنان دین خدا، کافران حربی، منافقان و فتنه‌انگیزان مانند شهاب ثاقب و برای مستضعفان و مظلومان بی‌دفاع جهان منجی و مایه‌ی رحمت و برکت و امنیت خواهد بود.

در آخر امیدوار هستم که خداوند به همه‌ی ما توفیق قضاوت منصفانه و پرهیز از پیش‌داوری عطا بفرماید و کم‌کم کند که بیش از الفاظ به معانی توجه کنیم و پیش از زبان از فکر خود بهره ببریم و ما را از همان بندگان قرار دهد که در وصف آنان فرموده است: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (زمر/۱۷ و ۱۸)؛ «بنده‌گانم را بشارت بده؛ همانان که هر سخنی را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خداوند هدایت‌شان کرده است و آنان همان خردمندانند».

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

